



مقایسه تطبیقی مَثَل‌های دَری و فارسی

آزاده پشوتنی‌زاده^۱

فریبا شریفیان^۲

چکیده

مَثَل‌های ایرانی، بخش مهمی از هویت و فرهنگ ایران را دربرمی‌گیرد. گاه این گنجینه ارزشمند در گذر ایام، و از مرحله‌ای به مرحله دیگر، دستخوش تغییراتی در ساختار واژه‌ها و یا مفاهیم شده است. زبان دَری (زبان زرتشتیان بومی ایران) که به جهت قدمت و بُن‌مایه‌های کهن کلامی محفوظ مانده می‌تواند کمک ارزنده‌ای در جهت بازیابی و یا قیاس با نمونه‌های مشابه، نیمه مشابه، متفاوت و گاه متضاد فارسی نماید. زبان پُرمایه فارسی با زبان دَری به‌دینان نقاط تلاقی بسیاری داشته و دارد. از این روی حفظ مَثَل‌های باقی‌مانده‌ی زبان دَری به‌دینان ایران، به پایداری این زبان در معرض خطر کمک شایانی خواهد کرد. مسئله‌ی حائز اهمیت دیگر کشف وجوه شبه و افتراق مَثَل‌های دَری با فارسی است. روش گردآوری مطالب به صورت میدانی و کتابخانه‌ایست که بخش میدانی آن، طی بیست سال مصاحبه مداوم و پی‌درپی صورت گرفته است. این مَثَل‌ها تاکنون مورد استعمال زرتشتیان ایران می‌باشد.

کلید واژه‌ها: مَثَل‌های دَری، مَثَل‌های فارسی، زرتشتیان، ایرانیان، اقلیت‌های مذهبی.

✉ pashootanizadeh@gmail.com

۱- استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری (نویسنده

مسئول)

✉ sushansfar@gmail.com

۲- استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

۱- مقدمه

علامه دهخدا، معتقد است: «مَثَل در سینه‌ها می‌ماند و از این‌رو مقاومت یا مخالفت‌های سخت دارد؛ چنان‌که چند بار که تغییر خط، ادب و تاریخ و علوم گذشته، ما را یکباره از روی زمین محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد!» (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۱).

از این بابت پرداختن به مَثَل‌ها و ریشه‌یابی آن در میان اقوام و اقلیت‌های ایران، بخشی از هویت ایران و زبان فارسی محسوب می‌شود. مَثَل‌هایی که از دیرباز تا به امروز در میان زرتشتیان ایران و با زبان «دَری» رایج بوده، بخشی از این هویت ملی است. تعداد معدودی از این مَثَل‌ها در گذر ایام باقی مانده و اکنون استعمال آن اغلب در میان کنهسالان زرتشتی مرسوم است. یکی از معضلات کنونی که منجر به فراموشی مَثَل‌های دَری زرتشتی شده، عدم انسجام گروه‌های زیستی ایشان است. پیروان این کیش توحیدی اکنون تنها در دو نقطه یزد و کرمان ساکن نبوده و به شهرهای دیگری چون اصفهان، شیراز و تهران و یا کشورهای دیگر مهاجرت نموده‌اند. این چرخه کوچ و پراکندگی جمعیت، مستوجب آمیختگی‌های فرهنگی بسیار و کاهش استعمال زبان دَری در میان زرتشتیان گردیده است. به تبع آن، ضرب‌المثل‌های دَری زرتشتی هم از رونق افتاده و جمع‌آوری آن، دشوار گردیده است.

پرسش‌ها:

چه ارتباطی می‌توان میان ضرب‌المثل‌های فارسی و دَری زرتشتی یافت؟

وجه شبه و افتراق ضرب‌المثل‌های فارسی و دَری زرتشتی چیست؟

فرضیه‌ها:

زبان دَری زرتشتی به جهت قدمت بسیار و اشتراکات بن‌مایه‌ای کهن آن با زبان فارسی، بخش مهمی از فرهنگ ایران را حفظ کرده است. مَثَل‌ها نیز با ساختار فرهنگی و هویتی ایرانیان قوام یافته‌اند. از این روی وجود تشابهات به جهت ریشه‌های مشترک، امری بدیهی است و البته به جهت گسست زمانی و محدود شدن زبان دَری در میان بهدینان، وجود وجوه افتراق هم امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. لذا، سنجش و واکاوی آن دارای اهمیت است.

۲- گویش بهدینان ایران / زبان بهدینی (دَری زرتشتی):

زرتشتیان ایران با زبانی گفتگو می‌کنند که در گروه گویش‌های مرکزی ایران از گروه شمال غربی ایران قرار می‌گیرد. به باور دکتر کتابون مزدپور گویش بهدینان یزد و کرمان بی‌گمان زبانی مستقل است؛ زیرا گویشوران این زبان به دلیل وجود لهجه‌های گوناگون، نمی‌توانند با سخنگویان دیگر زبان‌ها، از جمله فارسی به تفهیم و تفاهم بپردازند و در شمار واج‌ها، واج‌آرایی، آواشناسی گروهی جدا از زبان فارسی قرار می‌گیرد (مزدپور، ۱۳۷۴: ۵). وی در وصفی راجع به این زبان آورده است: زرتشتیان امروزی ایران به زبانی با یکدیگر سخن می‌گویند که خود، آن را «دَری» و «گوری» (gavri) و «گورونی» (gavruni) می‌نامند. البته این درست است که

زرتشتیان امروز زبان خود را با این نام‌ها می‌شناسند؛ اما هیچ‌کدام از این دو نام برای این زبان پسندیده نیست. زیرا «دَری» نام یکی از زبان‌های رایج ایرانی در گذشته بوده است. هر چند امروزه هم در زبان فارسی، دَری نامیده می‌شود و زرتشتیان نیز به دلیل پیوستگی زبان خود با زبان فارسی آن را «دَری» نامیده‌اند و از سوی واژه‌ی «گور»، «gavr» و «گور»، «gowr» به معنی «مرد زرتشتی» و «زرتشتی» است (مزدایور، ۱۳۹۶: ۱۴). اما دَری زرتشتی را، با داشتن لهجه‌های متعدد، بی‌گمان باید زبان مستقلی شمرد. این زبان در شمارهٔ واج‌ها، واج‌آرایی، آواشناسی و نیز در ساخت واژه و نحو با فارسی تفاوت دارد؛ همچنین بررسی تاریخی نشان می‌دهد که از نظرگاه تکوین هم به گروهی جدا از زبان فارسی دَری تعلق دارد. این زبان که اصالتاً زبان مادری برای بهدینان ایران بوده و از دیرباز با فارسی همزیستی و همپایی داشته است؛ هم دارای فهرست درازی از واژه، با بار معنایی و فرهنگی و ساخت آوایی متمایز است و هم در عین حال، مفاهیم آن محل برخورد دو زبان، و در نتیجه آزمایشگاهی زنده برای بررسی داد و ستد آنهاست (مزدایور، ۱۳۷۴: ۵). زبان دَری زرتشتی یکی از مهمترین زبان‌های ایرانیست که از طرفی به شدت از فارسی تأثیر گرفته ولی از طرفی ویژگی‌های محافظه‌کارانه گروه غرب شمال را در خود نگه داشته است (غلامی، ۲۰۱۶، ایرانیکا آنلاین).

۳- تحولات زبان و گویش دری در میان بهدینان

دگرگونی زبان‌ها تحت تأثیر عوامل درون زبانی و برون زبانی از خصوصیات ذاتی هر زبان و گویشی است و همهٔ زبان‌ها نیز در گذر زمان دستخوش این دگرگونی شده‌اند. زبان یک موجود زنده است که پس از زایش و پشت سر گذاشتن دوران کودکی به رشد و بالندگی می‌رسد و ممکن است بنابه دلیل یا دلایلی، با گذراندن روندی از زوال تدریجی، رو به خاموشی رود و زبان دیگری جانشین آن شود به این فرایند «تغییر زبان» یا «تعویض زبان»^۱ گویند. تغییر زبان حالتیست که افراد یک جامعه دو زبانه یا چند زبانه از زبان بومی خود به نفع زبان دیگری دست بکشند که گاه از آن با عنوان «مرگ زبان»^۲ نیز یاد می‌شود. بدیهی است، مرگ یک زبان با مرگ آخرین گویشور آن زبان محقق می‌شود. زبان‌شناسان اصطلاحات معادل دیگری برای این پدیده ذکر می‌کنند که «حذف زبان»^۳ یا «انقراض زبان»^۴ از جمله آنهاست. در برابر آن «بقاء یا حفظ زبان»^۵ است که جامعه زبانی تصمیم به استفاده از زبان اجدادی خود می‌گیرد. زبان‌شناسان در بررسی این پدیده تقسیم‌بندی‌های خاصی به عمل می‌آورند. آنان زبانی را که هیچ گویشور بومی ندارد، زبانی «مرده» یا «خاموش» می‌نامند. زبانی که در میان نسل جوان و خردسال هیچ گویشور بومی ندارد، زبانی «در حال احتضار» یا «رو به زوال» نام می‌برند و در نهایت زبانی که گویشوران بومی آن بسیار اندک باشند زبان «در معرض خطر»^۶ نامیده می‌شود.

1. language shift
2. language death
3. extinction language
4. Language loss
5. Language- maintainous
6. imperiled endangered

(بشیرنژاد، ۱۳۸۳: ۶۷ و ۶۸) در عصر حاضر، رشد جمعیتی زرتشتیان ایران منفی است و با عنایت به اینکه تعدادشان از سال ۱۸۷۹ میلادی تا ۲۰۱۱ در یزد و کرمان کاهش چشمگیر یافته است. با توجه به تعاریف فوق، زبان بهدینان نیز در حوزه زبان‌های در معرض خطر قرار می‌گیرد. زبان دَری زرتشتیان کرمان متأسفانه خاموش شده است و لهجه‌های گویش دَری زرتشتیان یزد به شدت در خطر نابودی است؛ اما آنچه باعث شده است تا دَری زرتشتیان یزد ماندگاری بیشتری داشته باشد، محافظت بیشتر و مخاطبان بیشتر آن در یزد است. زرتشتیان این شهر با آداب و رسوم مجزا و گویش مخصوص به خود، همانند جزیره‌ای مستقل و مجزا در میان اقیانوس جامعه‌ی مسلمین زیسته‌اند. اما زرتشتیان کرمان با جامعه‌ی اکثریت مسلمان آمیختگی بیشتری داشته و خود را جزئی از اقیانوس مسلمین قرار دادند. ایشان به شدت در بسیاری از جنبه‌های فرهنگی و زبانی، فرهنگ غالب و زبان فارسی را پذیرفته‌اند (غلامی، ۲۰۱۶، ایرانیکا آنلاین).

لذا، این نگارش سعی بر آن دارد تا ضرب‌المثل‌های زبان «دَری» که اکنون در میان زرتشتیان ایران و مخصوصاً در خطه اُستان یزد مرسوم است؛ را مورد شناسایی قرار دهد. زبان «دَری»، زبانیست که از گذشته‌ی دور تاکنون به‌عنوان زبان بهدینان مورد استعمال بوده است. زبان کهن پارسی، و به تبع آن زبان غنی دَری، علاوه بر ارزش‌های ادبی و غنایی، از منظر فرهنگ عامه و مثل‌های عامیانه نیز میراثی گران‌بهاست که طی قرن‌ها به تکامل و غنای آن افزوده شده و سرشار از نکته‌سنجی، جهان‌نگری و آموزندگی است و نشانه‌هایی از والایی اندیشه‌ی آدمی را نمایان می‌سازد. هر مثل نماینده‌ی مفهومی از اعتقادات عامه‌ی مردم از هر طبقه و صنفی است (عزیزی‌فر، ۱۳۹۲: ۱۱۱). زبان دَری بهدینان، در گذشته دارای ضرب‌المثل‌های نسبتاً زیادی بوده که متأسفانه در عصر حاضر بخش اندکی از این گنجینه‌ی ارزشمند زبانی باقی مانده است. لذا جمع‌آوری و ارائه‌ی آن برای حفظ و احیای این زبان امری حائز اهمیت است. این ضرب‌المثل‌ها، تاکنون به‌صورت منابع مکتوب گردآوری نشده‌اند و مبنای این مقاله و جامعه‌ی آماری آن، نمونه‌گیری و سپس مطالعه‌ی موردی است. بیان این موضوع خالی از لطف نیست که چون این زبان دارای لهجه‌های بسیار است از این روی، آوانویسی آن بسیار دشوار می‌باشد. این لهجه‌ها گاهی در نزد گویندگانی دیده می‌شود که در مکان‌هایی جغرافیایی با فاصله‌ی اندک می‌زیسته‌اند و اختلاف لهجه‌ی آنها بارز بوده است. زبان دَری زرتشتی دارای دو لهجه اصلی و متفاوت است: یکی لهجه‌ی دَری زرتشتی یزدی و دیگری لهجه‌ی کرمانی که اینک رو به سوی فراموشی کامل می‌رود. بهدینانی که دَری زرتشتی کرمانی را می‌دانند، لهجه‌ی اصیل یزدی شهر را بهتر می‌فهمند، اما به آسانی در درک لهجه‌های دهات یزد دچار دشواری و مشکل می‌شوند و از فهمیدن آن باز می‌مانند (مزداپور، ۱۳۷۴: ۸). البته نگارنده تلاش کرده است تا تمامی موارد را به لهجه‌ی نرسی‌آبادی بازنویسی نماید.

لهجه‌هایی که به آبادی‌های واقع در حومه‌ی شهر یزد متعلق است و آن دهات اینک در درون شهر قرار گرفته‌اند، عبارتند از: لهجه‌های خرمشاهی، کوچه بیوک، مریم‌آباد، محله، کسنویه، و نرسی‌آباد، مهدی‌آباد یا غلام‌آباد، اهرستان، خیرآباد، قاسم‌آباد و رحمت‌آباد و همچنین نصرت‌آباد امروزه کمابیش به شهر اتصال یافته‌اند و فاصله‌ای با آن ندارند. آبادی‌های تابع شهر تفت عبارتند از: مبارکه، زین‌آباد، چشمه یا چم، خلیل‌آباد، حسینی که با خود تفت، با تفاوت‌های جزئی لهجه در محله‌های مختلف، لهجه‌هایی نزدیک به هم دارند (مزداپور،

۱۳۷۴: ۱۰). لهجه‌ی عصرآباد یا عطرآباد و اله‌آباد و علی‌آباد و نرسی‌آباد و جعفرآباد بر روی هم گروه تقریباً مشابهی را می‌سازند و لهجه‌ی مردم حسن‌آبادِ ترکان‌آباد نیز همانندی‌هایی با این گروه دارد. نزدیک به اردکان، شریف‌آباد و حسن‌آبادِ ترکان‌آباد، مزرعه‌کلانتر قرار دارد که میان لهجه‌های آنها کمابیش می‌توان وجوهی از شباهت را یافت. جنوبی‌تر از رحمت‌آباد حومه‌ی یزد، در فاصله‌ی اندکی از جاده‌ی کرمان، ده محمدآباد قرار دارد که آخرین خانواده‌ی زرتشتی آن، قریب به سی سال پیش به شهر یزد و تهران مهاجرت نمودند و لهجه‌ی آن، گویندگانی کمتر از شماره‌انگشتان یک دست دارد. پیش از این، یعنی طی قریب صد سال، دهات دیگری نیز در زبانان خود را از دست داده‌اند: ده آبشاهی و قبل از آن دهنو که بازماندگان آخرین خاندان‌های آنها را هنوز به نام می‌شناسیم (مزدآپور، ۱۳۷۴: ۱۱). در میان لهجه‌ها، لهجه‌ی شهر یزد، یا «دری محلتی» که کوتاه شده‌ی «دری محله زرتشتیان یزد» است، به علت اعتبار اجتماعی و اقتصادی گویشوران آن و مرکزیت جامعه‌ی شهری، لهجه معیار محسوب می‌شود (فیروزبخش، بی‌تا، ۲).

۴- مَثَل‌های دَری زرتشتی و فارسی

ضرب‌المثل‌های دری زرتشتی را در مشابهت با نمونه‌های فارسی آن می‌توان در اشکال مختلف دسته‌بندی نمود. الف) گونه‌ای که نمونه‌ای در فارسی ندارند؛ اما می‌توان معادل‌هایی برای آن در نظر گرفت. ب) گونه‌ی دیگر، شامل آن ضرب‌المثل‌هایی هستند که دقیقاً در فارسی موجود است. ج) ضرب‌المثل‌هایی که به هیچ یک از ضرب‌المثل‌های فارسی شباهت ندارند و معادلی هم در فارسی برایشان نمی‌توان یافت. د) ضرب‌المثل‌هایی که مشابهت به نمونه‌ی فارسی آن دارند اما در برخی از لغات تفاوت‌هایی دیده می‌شود. ه) ضرب‌المثل‌های آهنگین که در واژه‌آرایی دارای آهنگ خاصی هستند. و) ضرب‌المثل‌هایی که در ترجمه‌ی تحت‌اللفظی تقریباً شبیه به نمونه‌ی فارسی هستند اما در معنا و کاربرد با نمونه‌ی فارسی آن دقیقاً مطابق نیست. ز) ضرب‌المثل‌هایی که نمونه‌ی فارسی ندارند ولی می‌توان متضاد آن را در فارسی یافت.

الف) گونه‌ای که نمونه‌ای در فارسی ندارند؛ اما می‌توان معادل‌هایی برای آن در نظر گرفت.

۱. هارچی وِشْتِر پَرِشِنِی، زَقِشْت دِ لُپِ تُو.

معنی: وسواس زیاد داشتن خوب نیست.

معادل: موش توی کاسه آدم وسواسی می‌افتد/ هر چی بیشتر بپالونی ریگ به دندونت می‌آید.

hārči vešter perešni, zeqešt de lope to.

۲. پُشْتَه خال ن بُو.

معنی: ریشه و اصل استوار/ جد و طایفه، کج نمی‌شود.

معادل: اصل و نسب تغییر نمی‌کند. تره به تخمش می‌رود، حسنی به بابایش (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۰۳).

همتا: اصل خطا نمی‌کند: بلندی یا پستی نژاد اثر خود را بدون خطا و تخلف ظاهر می‌کند (بهمنیار، ۱۳۶۱:

۳۰).

poštæ xāl nabu.

۳. گِلِ شیو پو نَدرا.

معنی: زیر پایش سست است. بی بن و بی‌اصالت است.
معادل: سر سفره پدر و مادرش بزرگ نشده.

gele šive pow nadorā.

۴. طُوب و آوریشِم به هِم تَتوا.

معنی: طناب کنفی (زمخت و خشن) با ابریشم (نرم و ظریف) به هم نمی‌تابند.
معادل: کیوتر با کیوتر، باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز.

tonob o ?āvrišem be hem natova.

۵. جاو داوو، گِنِم داوو، آرزَن جی پَس و پَسش کا اُ داوو.

معنی: جو دوید، گندم دوید، ارزن هم به دنبال آنها روانه شد.
معادل: پوشکلی داخل مویز شده.

کنایه از فرومایه یا نادانی است که خود را داخل بزرگان و دانایان کند و جزء آنها بشمارد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۲۱).

jāow dāvo, genom dāvo, ?ārzan ji peso pesos kā ?o dāvo.

۶. اُشتر که خُوور شا، مُلش دِرُوژ کِرا.

معنی: شتر که خار می‌خواهد، گردنش را دراز می‌کند.
معادل: تا نگرید طفل کی نوشد لَبَن (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۳۶).

poštor ke xowr šā, molše derowze kerā.

۷. پا چَز کارتوون.

معنی: شخصی را پاییدن به منظور مچ‌گیری و تجسس بی‌مورد.
معادل: به تاریکی نشسته، روشنایی را می‌پاید.

کنایه از شخصی است که در مجلسی یا محلی ساکت و آرام نشسته ولی تمام مذاکرات و جریانات را به دقت ملاحظه می‌کند، یا شخصی که ظاهراً منزوی و بی‌طرف است ولی مراقب تمام حوادث و اعمال تمام اشخاص است (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۷۸).

pājez kārtvūn.

۸. دِرا تِنچَه ا چینا.

معنی: به شخصی اطلاق می‌شود که در جمع به حالت سکوت است و با دقت نظر فراوان تا بدین وسیله بتواند اطلاعات لازم برای رسیدن به اهداف خود جمع‌آوری کند. در اصطلاح مچ‌گیری گویند.
معادل: به ابریق رفته و از لوله‌اش نگاه می‌کند (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۶۶).

derā tenča ?e čenā.

ب) ضرب‌المثل‌هایی که دقیقاً در فارسی موجود است.

۱. اَلپ لُپ کارَه شیرین بو

معنی: علف به دهن بره شیرین باشد.

معادل: علف باید به دهن بزی شیرین بیاید.

ʔowlap, lope kāra širin bū.

۲. ترین تا دُوغ ها، نون شه ور کو.

معنی: تنور تا داغ هست، نون را به آن بچسبان.

فرصت‌های طلایی را از دست ندادن و لحظه‌ها را غنیمت دانستن.

terin tā doqhā, nūn še var kū.

۳. مهمونی که دیر تو خرجش بو خاشا.

معنی: مهمانی که دیر می‌آید، خرجش با خودش است.

معادل: مهمان سرزده خرجش با خودش است.

مهمان ناطلبیده که به خانه‌ای وارد و ساکن شود باید خودش خرج خود را متحمل گردد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۵۱۷).

این مثل را به کسی که دیرتر از زمان مقرر به جایی یا به مهمانی می‌رسد، به شوخی می‌گویند.

mehmūni ke dire to xārješ bo xāšā.

۴. بر ری یکی پُشنه نَگرتا.

معنی: در روی یک پاشنه نمی‌چرخد.

معادل: دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت. دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور. (حافظ)

همیشه زمانه اینجوری نمی‌ماند و عوض می‌شود.

bar ri yaki pošna nagertā.

۵. ناردِبون دُزدِ مینی.

معنی: مانند نردبان دزد است.

کنایه از آدم خیلی قدبلند دارد.

nārdēbūne dozde mini.

۶. نون قارضِ همِ تن.

معنی: نان به هم قرض می‌دهند.

nūne qārze heme ten.

۷. خر کَهَل، سَپیلِ هَچیشان.

معنی: خر تنبل، سفیل / منتظرِ دستور برای ایستادن است.

هچیش: لفظی برای ایستادن خر

کنایه از فرد تنبلی دارد که منتظر فرصت‌یست برای انجام ندادن کار.

معادل: خر تنبل منتظر یک چُش است (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۲۱).

xare kahal, sapile hačišān.

۸. خری که وارِ سِرِ نشو تو طاویله، وارِ دُمِ شه پرن تو.

معنی: خری که با سر وارد طویله نمی‌شود، از طرف دم داخل می‌برندش.
استعاره از آدم لجباز و بی‌منطقی دارد که با عقل و منطق راضی نمی‌شود و باید با زور و تهدید راضی‌ش نمود.
معادل: از سر به طویله نمی‌رود، از کون می‌برندش (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۹).
xeri ke vāre ser našū tū tāvila, vāre dom še beren tū.

۹. گپِ خادِ یوگه‌ای و پام که گپِ کیومه بی کوزن.
بدگویی راجع به خودت را جایی / در جمعی باید بشنوی که از شخص دیگری در همان جمع بدگویی شده است.

معادل: حرف خودت را کجا شنیدی؟ آنجا که حرف مردم را شنیدی! (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۹۷).
gape xād yā yoga ?ei vepām ke gape kiyome beye kūzen.

۱۰. دیگِ شریکی هیچ وقت یس نوتی.
دیگِ شراکتی، هرگز نمی‌جوشد.
معادل: دیگِ شراکت (میان دوی) به جوش نمی‌آید.
کاری که جماعتی مختلف الراء در آن دخل و تصرف نمایند به انجام نمی‌رسد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۸۵).
dige šariki hečvāqt yos nowti.

ج) ضرب‌المثل‌هایی که نه معادل و نه مشابه ضرب‌المثل‌های فارسی هستند.

۱. راو کیسه‌ی یوز مینی.
معنی: مثل کیسه‌ی گردو است.
کسی که مدام حرف می‌زند و با حرف‌های بی‌فایده و تکراریش، دیگران را خسته می‌کند.
rāve kisaye yūze mini.

۲. کارکِ زارد، تگِ کاهدونِ خی‌یه نا.
معنی: مرغ زرد، ته کاهدان تخم می‌گذارد. (مرغ زرد به مرغ اصیل و بومی گویند که سالم و قوی باشد).
کسی که بی‌سر و صدا کارهایش را خوب و به بهترین نحو انجام می‌دهد.
kārke zārd, toge kāhdūn xiyae nā.

۳. راونِ شیوِ هزوونش و مل.
معنی: روغن زیر زبانش بمال.
کسی را دلگرم کردن و با خود همراه و هم‌دل ساختن. گاهی کنایه از رشوه دادن است.
rāvan šive hezvūnoš vemol.

د) ضرب‌المثل‌هایی که مشابهت به نمونه‌ی فارسی آن دارند اما در برخی لغات تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

۱. گربه کِ زشت، مئو مئو جیش زشت.
معنی: گربه زشت، صدایش (میو میو) هم زشت است.
معادل: میمون هر چه زشتتر، ادایش هم بیشتر (بازیش بیشتر) (دهخدا، ۱۳۶۳: ۵۲۰).
gorba ke zešt, ma?ū ma?ūš ji zešt.

۲. گربه و آرون دیزه هان.

معنی: گربه باران دیده است (چون گربه از باران خوشش نمی‌آید، بنابراین اگر باران دیده باشد یعنی نترس، با تجربه و کارآزموده است).
معادل: گرگ باران دیده است.

gorbe vowrūn diza hān.

در برخی موارد برخی واژگان مهجور را به کلمات مشابه و مفهوم آنان در کاربرد خود بدل می‌کنند؛ چنان‌که در مثل «گرگ بالان دیده» بالان را به باران تبدیل و مثل را «به گرگ باران دیده» بدل کرده‌اند. بالان به معنی تله و دام است؛ بنابراین گرگ بالان دیده؛ یعنی گرگ که گرفتار تله شده و مجرب و کارگشته است. در صورتی که تمام گرگ‌های وحشی بیابان حتماً باران دیده‌اند و باران دیدگی صفتی برای گرگ نمی‌تواند باشد (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۶۵)؛ و تجربه‌ای برای او نیست، بلکه بالان دیدگی تجربه‌ی مؤثری برای گرگ است؛ ایرج میرزا نیز در این شعر بالان دیده را برگزیده است:

همانا گرگ بالان دیده باشی ... تو خیلی پاردم سائیده باشی (ذوالفقار، بی‌تا: ۲۱).

در نمونه‌ی دری آن، گرگ به گربه تبدیل شده است. اما در مفهوم باران، به جهت آنکه گربه از باران گریزان است و باران دیدگی صفتی در جهت توصیف باتجربگی و نترسی گربه کارآمد است؛ پس باتجربگی و نترس بودن گرگ را با صفت بالان دیدگی باید توصیف نمود.

آنچه در مورد تغییر شکل مثل‌ها گفتیم به مثل‌های غیرمنظوم مربوط می‌شود؛ مثل‌های منظوم و امثال شعری کمتر دچار تغییر می‌شوند. تغییرات تنها در حد تبدیل یک کلیدواژه به کلیدواژه هم‌معنی آن است. هر گونه تغییر باعث اختلال و به هم‌ریختگی وزن می‌شود (ذوالفقار، بی‌تا: ۱۸).

۳. سَوَ مَوَزَر نَبُو.

معنی: سگ، مادر نشود.

به مادری گویند که بابت نگهداری و تربیت فرزندش، متحمل رنج‌های بسیاری شده است. به طوری که سگ که موجودی جورکش است و متحمل رنج و سختی بسیار می‌شود. رنج مادر شدن را نمی‌تواند تحمل کند. به عبارتی، مادر است که رنج بسیار و وصف‌ناپذیری برای فرزندانش متحمل می‌شود.

معادل: سگ بشو، پدر مشو (کرمانی) (ذوالفقاری، بی‌تا: ۲۱).

seva mozer nabū.

۴. عاقربِ شیو پُلوسان.

معنی: عقرب زیر پلاس / زیرانداز است.

معادل: مادرشوهر عقرب زیر فرش است (ذوالفقاری، بی‌تا: ۱۷)؛ و عقرب زیر حصیر (بهمینار، ۱۳۶۱: ۴۹۵). به کسی که پنهان کاری می‌کند و در خفا به خرابکاری علیه دیگران می‌پردازد، اشاره دارد.

āqrabe šive pelowsā.

۵. هوستوی تَنبِلِ شُگَرِدِ زَرَنگِ راسنا.

استاد تنبل، شاگرد زرنگ می‌رساند.

معادل: اوستای تنبل شاگرد غیرتی دوست دارد (ذوالفقاری، بی‌تا: ۲۰).

hūstoye tenbel šowgerde zereṅge rāsnā.

۶. تَجْرِیْ گِ وَرَشِکَسْتِ وَبُو تا سِی سُولِ بُو زِ تَجْرِیْ شِ تُو اِ تُو.

فقیری گِ تَجْرِیْ وَبُو تا سِی سُولِ بُو زِ فَقیریْ شِ تُو اِ تُو.

تاجری که ورشکست بشود، تا سی سال بوی ثروتمندی می‌دهد؛ (و مانند نوکیسه‌ها رفتار نمی‌کند). فقیری هم که تاجر بشود تا سی سال بوی فقر می‌دهد (و مانند نوکیسه‌ها رفتار می‌کند).

معادل: اگر گدا بر تخت شاهی هم نشیند باز هم گداست (زندى، ۱۳۹۵: ۲۱) و (ذوالفقاری، بی‌تا: ۲۱).

towjeri ge varšekest vebū tā si sowl boze towjeri še tū ?e to faqiri ge towjer vebū tā si sowl boze faqiri še tū ?e to.

۷. رَاوَن رِ تَه نَاذِر پیرُونِ کِرَا.

روغن ریخته شده را نذر پیرون (جایگاه مقدس، شبیه به امامزاده) می‌کند.

معادل: روغن ریخته نذر امامزاده می‌کند (دهخدا، ۱۳۷۶: ۴۷).

rāvane reta nāzre pirūne kerā.

۸. به مارتَه که ری اوتی، تو کَفَنِ شِ میزا.

به مرده هم رو بدهی، کفنش را خراب می‌کند.

معادل: که گفته مرده نمی‌گ ... زد (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۶۵).

و یا معادل: مرده را که سنگین برداری به تخته تابوت می‌رند (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۵۰۰).

be mārta ke ri ūti, tū kafan še mizā.

۹. ما جی پُورْدُومِشِ خالان.

او هم پارْدُومِشِ^۱ کج است (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۶۲).

کسی که دروغگو و خطاکار است اما در ظاهر مشخص نیست.

معادل: پالانش کج است.

کنایه از آدم بدرفتار و زشت‌کردار می‌باشد. زن بد را گویند. ریاکار و رباخوار متظاهر به دین را شامل می‌شود و آن کس که به ظاهر خوش‌رفتار ولی بدعمل است (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۶۳).

mā ji powrdomeš xālān.

۱۰. هِزُوئِشِ وازوویجِ دِلِشان.

زیانش بادبزن دلش است.

معادل: زبان ترجمان دل است.

کاربرد اول: اشاره از آنکه مردم آنچه در دل دارند و روی آن فکر می‌کنند بر زبان جاری می‌کنند (دهخدا، ۱۳۷۶: ۳۹۴).

کاربرد دوم: آنکه دست از جان شوید، آنچه بر زبان آید گوید.

کاربرد سوم: زبان در دهان خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر (دهخدا، ۱۳۷۶: ۳۹۴).

۱. پارْدُم: تسمه‌ی یارانکی زیر دم الاغ و استر می‌باشد که به پالان وصل می‌شود و مانع از جلو کشیدن پالان می‌شود.

hezvūneš vozvije delešān.

۱۱. نا بزی داووز نا خیکی دُرزا.

نه بزی دویده، نه خیکی دریده. کنایه از اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده و همه چیز در امن و امان است.
معادل: نه خری دویده و نه خیکی دریده (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۵۳۴).

nā bozi dāvide, nā xiki darozā.

۱۲. اَلپِ دِمِ اُوغُلِ تالان.

عَلَفِ دَمِ اَعْلِ تلخ است.

معادل: آب در خانه تلخ است. نعمت موجود در نظر خوار و بی‌قدر است (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲).

ʔowlape deme owqol tālān.

۱۳. خاشِ گلِ نُه ت اِ کِرا.

خودش را با عدد نُه تایی (۹) دیگر محشور و مانوس کرده (که ۱۰ بشود).

کسی که بسیار ضعیف و ناتوان است ولی ابراز وجود کرده و خود را با بزرگان همراه می‌کند.
معادل: نُه (۹) آجری پیوند کرده.

با بزرگان رابطه پیدا کرده و بدین جهت ابراز تکبر و بزرگی می‌کند (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۶۸).

xāše gale no toe kerā.

۱۴. راو خِرِ کَهَلِ مِبا که جِلاوِ راتِ وینی، اُشترُ با و دیرِ یوگَه وین. / خِرِ گَرِ پیشِ پُوشِ وینا. اُشترُ دیردیرِ وینا.
مثل خر کاهل و تنبل نباش که جلوی راهش را می‌بیند؛ همانند شتر باش و دور دست‌ها را بنگر.
آینده‌نگری داشته باش و فقط همین الان و همین لحظه را در نظر بگیر.
معادل: مثل شتر دور خودت را بپا.

عاقبت اندیش باش (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۴۹۵). این ضرب‌المثل با قسمت دوم ضرب‌المثل دری همسانی دارد.

rāve xere kahal mabā ke jelāve rat veyni, ʔoštora bā ʔo dir yoga veyn.

xere gar piše powše vinā. ʔoštora dirdire vinā.

(ه) ضرب‌المثل‌های آهنگین که واژه‌آراییشان دارای آهنگ خاصیت و البته در فارسی نیز مثل‌های آهنگین،
فرآوان یافت می‌شود. به‌عنوان مثال: گاوی که سزای کاه باشد، کنجد دهیش گناه باشد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۴۵۸).

۱. هارچی مِ زشتِ دُرْتا، مِ نَشکِ دُرْتا

معنی: از هرچه بدم می‌آمد، سرم آمد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۴).

معادل: آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم. مار از پونه بدش می‌آید، در لانه‌اش سبزی می‌شود.

hārči me zešte dortā, me neške dortā.

۲. هارچی تی نی، وی نی.

معنی: هر چه می‌کاری، همان را درو می‌کنی / بر می‌داری.

معادل: جو ز جو روید، گندم ز گندم. از ماست که بر ماست.

hārči ti ney viney.

۳. خارتی، کارتی.

معنی: خرج و دخل مساوی داشتن.

معنی: هر چه کار کنی، می‌خوری. هر چه کار کنی، مزد می‌گیری.
معادل: چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۸۴).
هر چقدر پول بدهی، آش می‌خوری.

xārti, kārti.

۴. گپ تا تو دلِ خادها، دِ حکمِ خاها.

معنی: حرف تا توی دل خودت است، در فرمان و به اختیار توست.
معادل: تا رازی را بازگو نکنی، راز اسیر توست و وقتی بازگو کردی تو اسیر راز می‌شوی.
gap ta tū dele xahā, de hokme xahā.

۵. تلِ آپرونی مُشتیان، ولش کِریِ داشتیان.

معنی: اگر مراقب شکمت باشی و با خودمراقبتی از زیاده‌خوری اجتناب کنی، شکمت به اندازه یک مشت است ولی اگر مراقب شکمت نباشی و رهایش کنی به اندازه‌ی دشت وسعت می‌گیرد.
tel ?āproni moštiyān, veleš kerey dāštiyan.

۶. پوی زور وی گنج کِنور.

معنی: پای روبرو (کسی که در مقابل تو بایستد و دستت را بگیرد تا بتوانی حرکت کنی) بهتر از گنج در کنار است.

دوست و یآوری در کنارت باشد بهتر از آن است که گنجی در خانه و کنارت باشد.

poye zevowr vey genje kenowr.

(و ضرب‌المثل‌هایی که در ترجمه تحت‌اللفظی تقریباً شبیه به نمونه فارسی هستند اما در معنا و کاربرد با نمونه فارسی آن دقیقاً مطابق نیست.

۱. شمشیر شه آور رسا.

شمشیرش به ابر می‌رسد.

به کسی گویند که توانایی (مالی، خانوادگی، علمی و ...) زیادی دارد.

šemsir še ?avre rasā.

نمونه مشابه فارسی: شمشیرش با ابر می‌جنگد.

معنی: به شخصی که به شجاعت و اقتدار خود مغرور است (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۳۶۴).

۲. سَو صُوحِبِ خَاشِ شِنَسَا (بامعرفتی را معنی می‌کند).

سگ صاحب خودش را می‌شناسد.

نشانه وفاداری است.

seva sowhebe xāše šenasā.

نمونه مشابه فارسی: سگ، صاحب خودش را نمی‌گیرد.

معنی: انسان هر قدر پست و رذل باشد، نسبت به مربی و ولی نعمت خود بدی نمی‌کند (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۳۳۹).

۳. خِرِ سِیُوه سَرِ سِهَ رَا.

خر سیاه، سر سه راه.

آدمی که راه‌های بسیاری در جلوی خود دارد ولی نمی‌داند چه راهی را انتخاب کند. سردر گم است.

نمونه مشابه فارسی: خر سیاه و سر سه راه:

معنی: در مقام تهدید به امری معهود استعمال می‌شود (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۲۵).

xere siyowh sāre se rā.

۴. خِرِ صُوحِبِ خَاشِ شِنَسَا، خَیْرِ نَاشِنَسَا؟

خر صاحب خودش را می‌شناسد، خیر صاحب خودش را نمی‌شناسد؟

در جواب به کسی که از بخت بد و بدشناسی خودش گلایه می‌کند، استفاده می‌شود. بدین منظور که به وی آگاهی داده شود که اگر عمل، اندیشه یا گفتار خیر و نیکی داشته‌ای، اکنون نیز در این بدبختی خیری نهفته است.

این ضرب‌المثل از ترکیب دو ضرب‌المثل دیگر ساخته شده است:

نمونه مشابه فارسی: الف) خر صاحبش را می‌شناسد.

معنی: هر کس اگر چه ابله و احمق باشد، بزرگ و فرمانروای خود را از دیگران تشخیص می‌دهد (بهمنیار،

۱۳۶۱: ۲۲۶).

نمونه مشابه فارسی: ب) خیر در خانه صاحبش فرود می‌آید (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۴۳).

که در کل، دو قسمت در نمونه فارسی قابلیت یکی شدن را نداشته و هر جزء دارای معنی مشخص و بی‌ارتباط با کاربرد آن در زبان دری دارد.

xer sohebe xāš šenasa, xeyr nāšnasā.

۵. اُشْتَرُ قَطَوْرِ مَارْدَم، جَووْنَا.

ردیف شتر (کاروان شتر) مردم (دیگران) زیباست.

به کسی که زحمت و رنج مردم را نمی‌بیند و خوشی ظاهر مردم را می‌بیند، اطلاق می‌شود.

نمونه مشابه فارسی: شتر در قطار به نظر مردم خوش می‌آید.

معنی: نظم و ترتیب ظاهر، عیب هر چیز را مستور داشته و زشت را زیبا جلوه می‌دهد. چنان‌که شتر که حیوان بدترکیب و مهیبی بوده و دیدنش لذتی ندارد، وقتی که در قطار باشد جالب توجه مردم بوده و هر کس از دیدن قطار شتر خوشش می‌آید (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۳۵۷).

?oštore qatowre mārdom, jūvūnā.

۶. پَشه لِعَرِ شِهَ کُشْتِی؟

پشه به او لگد زده است.

کسی که خود را به بیماری می‌زند و تمارض می‌کند تا کاری را انجام ندهد.

نمونه مشابه فارسی: پشه لگدش زده است.

معنی: به آدم‌های کم‌طاقت و زودرنج گویند (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۷۳).

paša leqar še koštey?

۷. خُش چُسان، وَر وُوز جی اِ نیگا.

به شخصی پُر ادعا که مدعی چیزهای عجیب است یا متوقع چیزهایی است که لیاقتش را ندارد. به کسی گویند که بسیار بدنام است، اما ادعای خوب بودن را نیز دارد. نمونه مشابه فارسی: گو...یدنش بس نیست، دم باد هم نشسته. معنی: به آدم‌های وقیح و بی ادب اطلاق می‌شود که پس از انجام دادن کاری ناشایست، بدان کار افتخار هم می‌کنند (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۴۷۶).

xoš čosān, vare vovz jiye nigā.

۸. آوِو کِنَا شو کُرتِ گاودلُگ.

آب راه خودش را به سمت باغچه عمیق‌تر و گودتر تغییر می‌دهد. آب به سمت گودال و پایین‌تر می‌رود. (خصلت آب)

معادل: هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.

نمونه مشابه فارسی: آب می‌گردد، گودال را پیدا می‌کند.

معنی: هر کسی و هر چیزی به هم جنس خود می‌پیوندند (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۴).

?owve kena šū korte gāvdolog.

۹. اُر نو، غَر و غورش پُر آن.

آسیاب نو، (برای شروع کارش) خیلی سر و صدا دارد. این ضرب‌المثل برای شروع زندگی (ازدواج) به کار می‌رود و کنایه از این دارد که اگر هم اختلاف نظر یا مشاجره‌ای هست بخاطر بی تجربگی و نوپا بودن هر دو طرف است. نمونه‌ی مشابه فارسی: آسیاب، بی کلکل (بی صدا) نمی‌شود. معنی: بزرگی کردن بدون خرج و اقدام به کار خطیر نمودن بدون سر و صدا ممکن نیست (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۸).

?owre nū, qar o qūreš porān.

۱۰. چَمی خَمی وِبو.

واژه چَم با تغییر جهت و کاستی نقطه‌ها به واژه خَم تبدیل شود. اشاره به اینکه اندک تغییری مسبب رویداد بزرگی شود.

نمونه مشابه فارسی: چَمی، خَمی، خدا نکرده آدمی!

معنی: چَم و خَم به معنی خرامیدن و رفتار به ناز و مراد از آن در اینجا مطلق حرکت است.

به شخص تنبل مهمل و بی‌کاره‌ای گویند که با مشاهده‌ی کوشش و جنبش دیگران، از جای نجیبیده و کاری انجام ندهد. یعنی حرکتی از خود نشان بده که تو هم خدا نکرده جز انسان‌ها محسوب می‌شوی! (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۸۱).

čami xam vebū.

۱۱. یاولنگ که رُسْتِش و کینِش تآل بو.

خیارسیز که راست بود، انتهایش تلخ شد.
حقیقت، تلخ است.

نمونه مشابه فارسی: ته خیار تلخ است.

معنی: آخر هر عیش و مسرتی اندوه و محنت است. لذات دنیوی مانند خیار است که چون به بته آن رسد، تلخی چشد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۵۸).

yāveleng ke rostoš vo kineš tāl bū.

۱۲. زارده به کین نکشوزا.

زرده به ک...ن نکشیده است.

به کنایه بر کسی دلالت دارد که مدعی بزرگی و شایستگی است ولی در واقع به هیچ نمی‌ارزد.

نمونه مشابه فارسی: هنوز زرده به ک...ن نکشیده‌ای.

هنوز گرفتار اولاد و عیال نشده‌ای (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۵۶۳).

zārda kin nakešozā.

(ز) ضرب‌المثل‌هایی که نمونه فارسی ندارند ولی می‌توان همتایی با معانی متفاوت و گاه متضاد از آن در ضرب‌المثل‌های فارسی یافت.

۱. سو، گدو نَشِه دی.

معنی: سگ، چشم دیدن گدا را ندارد. کنایه از این که فلانی چشم دیدن رقیب را ندارد.

نمونه مشابه فارسی: کولی، کولی را می‌بیند، چوبش را زمین می‌اندازد. کولی، کولی را دید چماقش را دزدید.

معنی: کنایه از حریف خود را دیدن و عقب‌نشینی نمودن است (دهخدا، ۱۳۷۶: ۵۷۷).

و یا حمامی که به حمامی رسید، صندوق می‌بوسد (صندوق بوسیدن کنایه از تسلیم است).

هر کسی به همکار یا حریف خود که می‌رسد، تسلیم است (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۲۰۶).

seva, gado naše di.

۲. تل سیر، غمِ واشنه‌اش نه‌ها.

معنی: شکمی که سیر است، غصه آدم گرسنه را نمی‌خورد.

معادل: مرفه بی‌درد. سواره غم پیاده نمی‌خورد.

نمونه مشابه فارسی: تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

معنی: آنکه غرق نعمت است، قدر نعمت را نمی‌داند. چنان که هر کس در کنار نهر است قدر آب را نمی‌شناسد.

قدر نعمت آنگاه شناخته می‌شود که از دست برود (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۵۴).

tele sir, geme vāšnaš nahā.

۳. صاد من منت شو بور خُرس کا؛ ناشتس خِن.

صد من منت بار خروس کردند، خروس نشست و آواز خواند.

معنی: پذیرفتن منتی در قبال کاری که انجام گرفته است، می‌ارزد.

نمونه مشابه فارسی: بادنجان باد دارد.

معنی: کنایه از منت نهادن در برابر اندک نعمت (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۷۸).

sād men menat šo bowre horos kā; nāštoš xen.

۴. شری و بو، شوری و بو، خیر مو شه تو بو.

معنی: اتفاق و رویدادی بشود، خیر و نیکی ما هم در آن باشد.

معادل: هر چه پیش آید خوش آید.

نمونه مشابه فارسی: شری شد، شوری شد، کچل به نوایی رسید.

معنی: در مورد آدم بی‌دست و پا و مهملی گویند که از اغتشاش و بی‌نظمی مجلس یا وقوع نزاع و خصومت

بین عده‌ای استفاده‌ای کرده و به مقصودی نائل گردد (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۳۶۰).

sari vebū, šūri vebū, xeyre mo še tū bū.

۵- نتیجه‌گیری

شباهت‌های بسیار و تفاوت‌های اندک میان گویشوران زبان دری زرتشتی و فارسی‌زبانان، نمایانگر ارتباط تنگاتنگ زرتشتیان و مسلمانان ایران در ابعاد فرهنگی است. البته به جهت آنکه اکنون زرتشتیان در قالب گروه کوچک اقلیتی در کنار هموطنان مسلمان در صلح و آشتی زندگی می‌کنند، داد و ستد واژگانی و به تبع آن فرهنگی بسیاری صورت پذیرفته است.

گرچه زبان دری زرتشتی دارای لهجه‌های متعدد است اما این زبان در شماره واج‌ها، واج‌آرایی، آواشناسی و نیز در ساخت واژه و نحو با زبان فارسی تفاوت دارد؛ همچنین بررسی تاریخی نشان می‌دهد که از نظرگاه تکوین هم به گروهی جدا از زبان فارسی دری تعلق دارد. متأسفانه چراغ این زبان در کرمان خاموش گشته و لهجه‌های گویش دری زرتشتیان یزد به شدت در خطر نابودی است. زبان دری زرتشتی اصالتاً زبان مادری بهدینان ایرانیست و از دیرباز با زبان فارسی همزیستی داشته است؛ از این بابت، می‌توان گفت که زرتشتیان و مسلمانان همواره روابط صلح‌آمیز، پایدار و مسالمت‌آمیزی با یکدیگر داشته‌اند. بنابراین داد و ستدهای فرهنگی که در قالب مثل‌ها خودنمایی می‌کند، امری قابل پذیرش است. دسته‌بندی مثل‌ها در مقایسه تطبیقی میان گونه دری زرتشتی و فارسی، به هفت دسته مجزا تقسیم‌بندی شده‌اند که وجوه خاصی از شباهت‌ها و تفاوت‌ها را میان این دو زبان و فرهنگ نمایان می‌سازد. گروه اول: گونه‌ای که نمونه‌ای در فارسی ندارند؛ اما می‌توان معادل‌هایی برای آن در نظر گرفت. گروه دوم: گونه دیگر، شامل آن ضرب‌المثل‌هایی هستند که دقیقاً در فارسی موجود است. گروه سوم: ضرب‌المثل‌هایی که به هیچ یک از ضرب‌المثل‌های فارسی شباهت ندارند و معادلی هم در فارسی برایشان نمی‌توان یافت. گروه چهارم: ضرب‌المثل‌هایی که مشابهت به نمونه فارسی آن دارند اما در برخی از لغات تفاوت‌هایی دیده می‌شود. گروه پنجم: ضرب‌المثل‌های آهنگین که در واژه‌آرایی دارای آهنگ خاصی هستند. گروه ششم: ضرب‌المثل‌هایی که در ترجمه تحت‌اللفظی تقریباً شبیه به نمونه فارسی هستند اما

در معنا و کاربرد با نمونه فارسی آن دقیقاً مطابق نیست. گروه هفتم: ضرب‌المثل‌هایی که نمونه فارسی ندارند ولی می‌توان متضاد آن را در فارسی یافت.

منابع

- ابریشمی، احمد (۱۳۷۶). *مثل‌شناسی و مثل‌نگاری*، تهران: زیور.
- بشیرنژاد، حسن (۱۳۸۳-۱۳۸۴). «زبان‌های محلی ایران و خطر انقراض»، فرهنگ مردم ایران، انتشارات مرکز تحقیقات، تهران: شماره ۵ و ۶ زمستان ۸۳ و بهار ۸۴: ۶۵ - ۸۴.
- بهمنیار، احمد (۱۳۶۱). *داستان‌نامه بهمنیاری*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۶). *گزیده و شرح امثال و حکم*، فرج‌الله شریفی گلپایگانی، تهران: هیرمند.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۶). «هویت ایرانی و دینی در ضرب‌المثل‌های فارسی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال هشت، ۳۰، تهران: شماره ۲: ۲۷ - ۵۲.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی*، معین: تهران.
- ذوالفقاری، حسن (بی‌تا). «تغییر شکل و تعدد روایات در ضرب‌المثل‌های فارسی»، فرهنگ، تهران: شماره ۷: ۱۳ - ۲۴.
- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۸). «بررسی ضرب‌المثل‌های فارسی در دو سطح واژگانی و نحوی»، فنون ادبی دانشگاه اصفهان، سال اول، اصفهان: شماره ۱، پاییز و زمستان: ۵۷ - ۸۰.
- ذوالفقاری، حسن، (بی‌تا). «بازتاب مسائل اجتماعی در ضرب‌المثل فارسی»، فرهنگ، تهران: شماره ۳: ۱۵ - ۲۴.
- زندی، بهمن؛ بیستون، عباسی (۱۳۹۵). «بازتاب رابطه‌ی خویشاوندی در ضرب‌المثل‌های فارسی»، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال ۴، تهران: شماره ۹، تابستان: ۲۳ - ۶۰.
- عزیزی‌فر، امیرعباس (۱۳۹۲). «زیبایی‌شناسی ضرب‌المثل‌های کُردی ایلامی از دیدگاه علم بیان»، دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، دوره یک، تهران: شماره ۲، پاییز و زمستان: ۱۰۹ - ۱۲۸.
- فیروزبخش، فرانک (بی‌تا). «بررسی ساختمان دستوری گویش بهدینان یزد»، سازمان انتشارات فروهر: تهران. (سال نشر این کتاب توسط انتشارات فروهر قید نشده است).
- مزدپور، شیرین و کتابیون (۱۳۹۶). «بازآرایی گل و نقش: تلاشی برای بهره‌جویی از سنت ایرانی کهن در سوزن‌دوزی»، پژوهشکده هنر/فرهنگستان هنر: تهران.
- مزدپور، کتابیون (۱۳۷۴). «واژه‌نامه گویش بهدینان یزد: فارسی به گویش همراه با مثال»، ج ۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: تهران.
- Gholami, Saloumeh, "ZOROASTRIANS OF IRAN vi. Linguistic Documentation", Encyclopædia Iranica, online edition, 2016, available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/zoroastrians-in-iran-06> (accessed on 27 January 2016).